

علیه سکسیسم رژیم آپارتاید اسلامی

محمد رضا نیکفر

این نوشته، نخست در سایت **تغییر برای برابری** زیر عنوان "**علیه نظام تبعیض**" منتشر شده است. یکی از نکته‌های اصلی آن توصیفی است که از سکسیسم معاصر اسلامی به دست می‌دهد. سکسیسم و آپارتاید دینی رابطه‌ی دوسویه‌ی عمیقی با هم دارند. هر یک را می‌توان برای توصیف دیگری مبنا قرار داد.

پاسخ به دو پرسش "تغییر برای برابری"

- چگونه می‌توان بر بستر مبارزات جاری، فکر برابری خواهی را به دفاع از آزادی های شهروندی و عدالت اجتماعی پیوند زد؟

اکنون امکان‌ها برای اشاعه‌ی فکر برابری خواهی بسیار مساعدتر شده‌اند. در دور اخیر شاهد های روشنی در این باره داریم. هر جنبشی، در همان ساعات آغازین خود، در نخستین نمود خیابانی خود، تصویری به دست می‌دهد از جامعه‌ای که قصد ساختنش را دارد. جنبش کنونی در ایران، در برآمدش گرد روز تاریخی ۲۲ خرداد، جلوه‌هایی از جامعه‌ی مقصود خود را به نمایش گذاشت. در آن جامعه، زنان نقش فعالی دارند، در صف مقدم‌اند. دیدیم که زنان، از نوجوان تا سالخورده، چه می‌کنند. اراده‌ی شان و بی‌باکی‌شان را دیدیم. در همه‌ی تصویرهای این دوره، زنان حضور چشمگیری دارند. صفهایشان جدا نبودند، آنان منفعل نبودند، گم‌شده در جمعیت نبودند. بسیاری از تصویرهای ماندنی و تاریخی، از آن زنان‌اند.

جنبش در برآمدن اخیر خود، انحلال طلبانه نبود، جنبش وحدت کلمه نبود. غنایی اگر داشت به خاطر امکانی بود که در آن برای طرح مجموعه‌ای از خواسته‌ها پدید آمد. از سوی دیگر، ضعف آن نیز در این مرحله این بود که فرصت وجود نداشت تا خواسته‌ها صریحتر و شفافتر بیان شوند. اکثریت رنجبران امکان آن را نیافتند تا با بیان مناسبی خواسته‌هایشان را تقریر کنند، خواسته‌هایی مبتنی بر وضعیت عینی‌شان را. وضع البته این گونه نخواهد ماند.

زنان نشان داده‌اند که جهت چیست. آنان از مدتها پیش فضا را ساخته‌اند، پایه‌های جنبش را ریخته‌اند. رفع تبعیض، محتوای روشنی است که آنان در دوره‌ی کنونی به مفهوم‌های برابری و عدالت داده‌اند. پرسش این است که برابری خواهی زنانه بایستی چگونه به خواسته‌های آزادی و عدالت اجتماعی پیوند خورد. به نظر من، حلقه‌ی اصلی همانا رفع تبعیض است. رفع تبعیض در معنای گسترده‌ی آن، رفع همه تبعیض‌های مربوط به جنسیت، دین و عقیده، سبک زندگی، فرصت‌های اجتماعی، زبان و قومیت و مناسبات حاشیه و مرکز است. نظام فعلی بر تبعیض استوار

است. تبعیض جنسیتی و تبعیض دینی دو رکن رکین آن هستند. این دو رکن در هم تنیده‌اند. به این جهت است که خواست رفع تبعیض جنسیتی، خواستی عمیقاً سکولار است.

شعارهای کلی برابری و عدالت و حتا آزادی می‌توانند کاملاً توخالی باشند. ما شعاری پرمایه می‌خواهیم که من آن را در "رفع تبعیض" می‌بینیم. رفع تبعیض به برابری و عدالت در مرحله‌ی کنونی محتوایی واقعی می‌دهد، محتوایی که نمی‌توان آن را نادیده گرفت و به سادگی تحریف کرد. در شعار کلی عدالت، نه خواست آزادی زن جلوه‌ی بارزی دارد، نه خواست نفی سکولاریستی نظام آپارتاید دینی.

در همه‌ی کشورها شاید جنبش زنان چنین منطق گسترشی داشته باشد: خواسته‌هایی مطرح می‌شوند که بخش اساسی آنها بدون دگرگونی‌های بنیادین سامان سیاسی و اجتماعی برآوردنی نیستند. خود طرح این خواسته‌ها، به جنبش عمومی دگرگونی خواه، انگیزه و نیرو می‌دهد. گاه به نظر می‌رسد که جنبش خاص در جنبش عمومی حل شده است. برخی دستاوردها که تثبیت شدند، دوباره توجه به خواسته‌های ویژه جلب می‌شود. در مورد ما اکنون این گونه است که خواسته‌ی ویژه‌ی زنان، حل‌شدنی در یک خواست عمومی نیست. خواست زنان، رکنی بارز از جنبش عمومی است، درست به این دلیل که تبعیض در مورد زنان رکنی بارز از نظام مستقر است. ممکن است رهبرانی سر برآوردند که بگویند باید گام به گام پیش رفت و به صلاح نیست که به موضوع رفع تبعیض از زنان اولویت داده شود، یا حتا چنین موضوعی با صراحت ذکر شود. به نظر من، اینجا نباید کوتاه آمد. بدون رفع تبعیض از زنان، اگر چهره‌ها و نهادها هم عوض شوند، رژیم پابرجا می‌ماند. رژیم تبعیض است. رد و طرد نظری و عملی آن، بدون مخالفت صریح با آپارتاید جنسی ناقص است، در سطح می‌ماند، بی‌معناست.

البته از این موضوع که خواست زنان حل‌شدنی و منحل‌شدنی در یک خواست عمومی نیست و "بایستی" به شکل ویژه و برجسته‌ای طرح شود، نباید به این نتیجه رسید که مکانیسمی اتوماتیک در جریان است که آن "بایستی" را خودکارانه و سراسرستانه به هستی تبدیل خواهد کرد. محافظه‌کاری‌ای در فرهنگ و جامعه وجود دارد و همسویی‌ها و همدستی‌های میان دولت و جامعه برقرار است که باعث می‌شوند رژیم تبعیض شانس بقا داشته باشد و دست کم در مورد زنان باز هم برای دوره‌ای به شکل‌هایی برقرار بماند. ساده‌اندیش هستیم، اگر تصور کنیم بدون همدستی اکثریت مردان و نیز بخش‌هایی از زنان - دست کم به شکل نظاره‌گیری منفعل و بی‌تفاوتی - می‌شد یک رژیم آپارتاید جنسی برپا کرد و آن را برای مدتی چنین طولانی سر پا نگه داشت. از سوی دیگر بایستی در نظر داشت که کل واقعیت جامعه‌ی ایران، به لحاظ ساختاری، به لحاظ ترکیب جوان جمعیتی و به لحاظ فرهنگی تقویت‌کننده‌ی همدستی و همسویی با رژیم نیست. رژیم آپارتاید می‌توانست همچنان بماند، اگر نظام مالدارای برقرار بود که در آن دولت پدرسالار از طریق دستگاه دیوانی و مکانیسم بازار، مالی حاصل از نفت را میان مردان به تناسب شأن اجتماعی‌شان تقسیم می‌کرد و آنان می‌توانستند زنان را در اندرونی نگه دارند. نظام اجتماعی، واقعیت عینی حضور زنان در عرصه‌های مختلف، پیشرفتگی نسبی فرهنگی و باز بودن ایران به سوی جهان، در تضاد با محافظه‌کاری پدرسالارانه و سیاست و ایدئولوژی مبتنی بر آپارتاید جنسی هستند. در همان ابتدای روی کار آمدن رژیم تازه، این

واقعیت چنان بارز بود که دستگاه پذیرفت زنان حق رأی و حق تحصیل داشته باشند. اینها حقوقی بودند که جریان‌های سیاه، مخالفت با آنها را بیشتر در رأس برنامه‌هایشان نوشته بودند.

شکاف میان عینیت و ذهنیت در مورد مسئله‌ی زنان در سی ساله‌ی گذشته ژرفتر شده است. در وجه فرهنگی و در پهنه‌ی جامعه‌ی مدنی، مدام زمینه‌ی مساعدتری برای پر کردن این شکاف پدید می‌آید. در دوره‌ی برآمد جنبش، جامعه آمادگی خوبی برای آموختن و پاک کردن ذهن خود از تأثیرات ایدئولوژی آپارتاید پیدا می‌کند. منشی تازه، بینشی تازه می‌طلبد. بایستی از فرصتی که جنبش ایجاد می‌کند، برای یک کار تربیتی مؤثر و یک مبارزه‌ی ایدئولوژیک بی‌امان برای مقابله با آپارتاید جنسی استفاده کرد. هم‌هنگام بایستی خواست رفع تبعیض در مورد زنان را به خواست‌های معطوف به رفع مجموعه‌ی دیگر تبعیض‌های محرومیت‌آور اجتماعی پیوند زد و از این طریق مضمون اجتماعی جنبش زنان را تقویت کرد.

- تحول شرایط چه تاثیری بر کمپین یک میلیون امضا دارد؟

به نظر من اینک می‌توان تهاجمی‌تر پیش رفت. دیگر همه می‌دانند که چالش نه بر سر این یا آن قانون تبعیض آور، بلکه یک نظام تبعیض است. از توضیح مدام ربط تبعیض میان معمم و مکلا، خودی و غیر خودی، مذهبی و غیر مذهبی، شیعه و غیر شیعه، مسلمان و غیرمسلمان و تبعیض بزرگ میان مرد و زن بایستی خسته شد. این تبعیض‌ها با فاصله‌های طبقاتی ترکیب می‌شوند، آنها را ژرفتر می‌کنند، میان قوم‌های کشور خصومت ایجاد می‌کنند و ایران را به دسته‌کشی‌های جهانی‌ای می‌کشانند که حاصل آن تنش، دشمنی، انزوا و عقب‌ماندگی است.

"کمپین یک میلیون امضا" می‌تواند تلاش خود را بر روی لغو قانون‌های تبعیض‌آمیز متمرکز نگه دارد، یا از حوزه‌ی قانون‌های مدون فراتر رود و خود را با نظامی درگیر کند که این قانون‌ها برآمده از ایدئولوژی آن هستند. تشخیص و تعیین وظیفه و جهت بر پایه‌ی مصلحت عملی است و تقسیم کاری که میان کنش‌گران برقرار می‌شود. کاری که در هر حال بایستی کرد، بردن نمادهایی به درون جنبش است و پیشبرد کنش‌های جنبش‌انگیزی است که بر ضرورت رفع تبعیض تأکید کنند و نشان دهند که چاره‌ی اساسی رفع تبعیض، نفی سکولار و وضعیت حاکم است.

آیا در نفی سکولاریستی سیستم، ما در واقع علیه "سنت" می‌جنگیم؟ کلیت تاملی به نام سنت وجود ندارد. آنچه موضوع چالش است، مفهومی ایدئولوژیک است. این مفهوم، جلوه‌ی مهیبی دارد. با بزرگان، با تاریخ، با اصالت و ریشه و خاک تداعی می‌شود و ای بسا خود را معصوم و طبیعی جلوه می‌دهد. پنداشته می‌شود برخاسته از حکمتی باستانی است و نقد و نفی آن به بی‌هویتی می‌انجامد. البته هیچ سنت‌گرایی، تمام گذشته را تقدیس نمی‌کند. بخش‌هایی از آن را عزیز می‌دارد و ستیز معمولاً نه بر سر کل میراث گذشته، بلکه بخش‌هایی از آن است. سنتی که موضوع ستیز شود، سنتی که با فشار مداوم تبلیغاتی و پلیسی تحمیل شود، سنتی که تحمیل آن به تزویر و ریا راه برد، یک ابزار سلطه بیش نیست. چنین چیزی حق ندارد که در کنار آن چیزهایی بنشیند که همگان یا گروه‌های بزرگی از مردم، در جایی نیز که آزادند، آنها را پسندیده و نیک می‌دانند، چیزهایی که از گذشته‌ی فرهنگی به صورتی

طبیعی و بدون فشار دولتی به امروز گذار می‌کنند، هر بار از نو و هر بار به شکلی کمابیش نو آموخته شده، درونی شده و "زندگی می‌شوند".

در انتقال یک رسم از عصری به عصر دیگر، ای بسا استحاله‌ای در آن صورت می‌گیرد که لازم است با دقت پیگیری شود، بویژه در مورد رسم و آیینی که به زنان و رابطه‌ی دو جنس برمی‌گردد. درست از راه این انتقال و استحاله است که تداوم نظام تبعیض، تضمین می‌شود.

من مشکل رژیم فعلی را اساساً در ماتریس مشکل سنت و مدرنیته نمی‌بینم. من برپایه‌ی تفکیکی که در مفهوم سنت می‌کنم و با توجهی که به ترانسفورمسیون عناصر آن دارم، در هنگام نقد دستگاه حاکم، آن را اساساً مدرن در نظر می‌گیرم و به آویزه‌های سنتی آن همچون ابزار سلطه می‌نگرم. آنها برخی ویژگی‌های رژیم را تعیین می‌کنند، رژیم به عنوان شیوه‌ی سلطه را.

این رژیم، سکسیسم خودش را دارد، سکسیسم در معنای اقتدار و سلطه‌ی رجولیت. ایدئولوژی آن را هم می‌توان نوعی آلت رجولیت تعبیر کرد. یک مشخصه‌ی ثابت اقتدارگراترین جناح آن، سکسیسمی هارتر است. سکسیسم رژیم، استحاله شده‌ی سکسیسم نرینه عصرهای پیشین است. این اما نباید باعث نشود که آن را مدرن نبینیم. مثالی بزنم: در همین روزهای اخیر نوشته‌ای در سایت‌های حکومتی انتشار یافته که به قلم یکی از "دکتر"های نظام به نام ابراهیم فیاض است. عنوان مقاله چنین است: «نقش حجاب در حفظ نشاط جنسی». (آن را می‌توان یافت در: www.rajanews.com/detail.asp?id=32479) این یک مقاله‌ی شرافتمندانه است، شرافتمندانه از این نظر که نویسنده، حجاب از فکر خود در مورد حجاب برداشته و آن را بدون تعارف چنین معرفی می‌کند: «حجاب در اسلام برای حفظ نشاط جنسی است، چون حجاب تخیل جنسی را تحریک می‌کند و سبب می‌شود که مسئله جنسی معنادار شود و دچار بی‌معنایی نگردد.» به نظر نویسنده، «امروزه شرق به علت محور قرار دادن ارضای جنسی و حجاب، جنسی تر از غرب قرار داده شده است و تاریخ شرق و غرب نیز مؤید مسئله است».

همه فرهنگ‌ها "جنسی" اند، یعنی با اروتیک همراه‌اند. سکسیسم رژیم، اروتیسم فرهنگ را ممنوع می‌کند، چنانکه با فولکلور مشکل دارد، کتاب‌های کهن را هم سانسور می‌کند و اگر دستش می‌رسد، سعدی و حافظ را نیز مشمول ممنوعیت می‌کند. سکسیسم انتقال یافته از گذشته، با از دست دادن پوشش اروتیک خود به یک سکسیسم خشن و سادیستی تبدیل می‌شود. سکسیسم گذشته بر پایه‌ی مناسباتی از مالکیت بود که امروزه در مجموع خود وجود ندارند. انتقال آن به امروز، باعث وضع قانون‌هایی آنچنان نابهنجار می‌شود که رژیم برای توجیه آنها در نزد مؤمنان پیرو خود نیز مشکل دارد. سکسیسم حاکم، سادیسم جنسی‌ای را در جامعه رواج داده که باعث شده زنان همواره دچار احساس ترس و ناامنی باشند، حتا در محیط خانه، تا چه به محل کار و خیابان. بی‌حرمتی به زنان و رفتار تجاوزگرانه‌ی لفظی و عملی در برابر آنان در دوران حاکمیت آقایان بسی فزونی گرفته است. این امر به سکسیسم خاص ایدئولوژی آنها برمی‌گردد، سکسیسمی که مدام تبلیغ می‌شود، در مدرسه و مسجد و نوشته و تصویر.

سکسیسم اسلامی، یکی از شکل‌های سکسیسم معاصر است و خود آن گونه‌های مختلفی دارد، از نوع برده‌دارانه‌ی سودانی آن گرفته تا نوع مالدارانه‌ی جامعه‌های شیخی نفتی. انقلاب اسلامی ایران به سکسیسم اسلامی توان و رونق بخشیده است. سکسیسم اسلامی نگاهی شیء‌انگار و پورنویی به زن دارد. این نگاه با وجود توجیه‌های دینی خود هیچ تفاوت اساسی با دیگر دیدهای وقیحانه‌ی معاصر ندارد. قدرت سیاسی-نظامی و رادیکالیسم ایدئولوژیک، آقامنشی را از آن گرفته و از آن یک نرینگ زمخت تندخو ساخته است.

با انتقال یابی سکسیسم اسلامی به دوران جدید، حجاب معنای تازه‌ای یافته است. این پدیده، معنای بنیادین خود را از حق مالکیت مردانه می‌گیرد. الزام‌های کار و زندگی، مقررات تقدیس‌شده‌ی آن را تعدیل کرده‌اند. در طول زمان عادت‌ی پدید آمده بود که هم شامل مقرراتی بود و هم شامل شیوه‌هایی پذیرفته‌ای برای زیر پا گذاشتن آنها. به هر حال باور عمومی آن نبود که حجاب، به قول آن مبلغ رژیم، برای "نشاط جنسی" پدید آمده است. سکسیسم اسلامی معاصر است که از حجاب، نوعی بسته‌بندی جنسی می‌سازد. تحمیل سادیستی آن، از این سکسیسم خشن برمی‌خیزد. نظرم را در این مورد، خلاصه می‌کنم.

۱. نگرش رژیم به زنان از یک سنت معصوم برنمی‌خیزد که گویا اشکالش فقط آن است که با فرهنگ عصر جدید نمی‌خواند.

۲. این نگرش در اساس خود سکسیستی بوده و با انتقالش به دنیای مدرن به صورتی سادیستی درآمده است.

۳. این سکسیسم، یکی از اشکال سکسیسم دنیای معاصر است. در جریان معاصر شدنش با دنیا نگرش پورنویی آن به زن تقویت شده است.

۴. حجاب در نگرش سکسیستی به زن، بسته‌بندی یک کالای جنسی است. پوشیدگی‌ای که این دید تبلیغ می‌کند، با آن عریان‌خواهی تفاوتی بنیادی ندارد که زن را کالا و ابزار جنسی می‌بیند.

من بر پایه‌ی این گزاره‌ها به نظر رایج در میان آزادی‌خواهان در مورد دید رژیم به زن انتقاد دارم. تصور می‌کنم، نظر غالب در میان آنان هنوز این باشد که گویا با سنتی کهن سر و کار دارند. آنان به سکسیسم بنیادین آن سنت کم‌توجه‌اند و در نظر نمی‌گیرند که فرهنگ کهن هم با سکسیسم و اعظان مشکل داشته است، چنانکه اروتیسم خود را در برابر سکسیسم آنان می‌گذشته، چیزی که در کیش عشق در ادبیات فارسی در مقابله‌ی آشکارش با ریاکاری و فسق و فجور آقایان نمود چشمگیری دارد. مهمتر از این، در نظر رایج، به دگرذیسی مدرن سکسیسم سنتی توجه نمی‌شود.

سکسیسم دینی، منتقدان و مخالفان خود را به بی‌اخلاقی متهم می‌کند. این اتهام‌زنی‌ای بسا ما را در موضع دفاعی قرار داده است. امتیاز متحقق برابری‌خواهان، امکان تعرض از موضع اخلاقی است. عوامل رژیم را باید به محاکمه کشید، به این خاطر که جامعه را برای زنان ناامن کرده‌اند، بدترین و وحشیانه‌ترین خصلت‌های مردانه را احیا کرده‌اند. در زبان، لفظ‌هایی بس زمخت و تجاوزگر رواج داده‌اند. احترامی را که زن در محیط داشت، خدشه‌دار کرده‌اند. آمار تجاوز را بالا برده‌اند. نابهنجاری‌های جنسی را تقویت کرده‌اند. جوانان را دچار انواع و اقسام

بیماری‌های روانی کرده‌اند. فهرست تبهکاری‌های آنان در این عرصه نیز آن قدر مفصل است که تنها با نظر به آن حق آن است که دستگاه سلطه‌ی‌شان یکی از بی‌اخلاق‌ترین و پست‌فطرت‌ترین حکومت‌های طول تاریخ این سرزمین خوانده شود.

مقابله با این رژیم بایستی نویدبخش روزگاری به راستی نو و نیکو باشد. "کمپین" یا هر جریان برابری‌خواه دیگری پرتوان‌تر می‌شود، اگر حرکت خود را با ایده‌های دو رکن دیگر جنبش‌های مدرن اجتماعی درآمیزد. در عصر ما بازسازی جامعه بر پایه‌ی برنامه‌ای برای دستیابی به آنچه مارتا نوسباوم «زندگی خوب» می‌نامندش، سه محور دارد: بازسازی فمینیستی جامعه، بازسازی جامعه برای عادلانه کردن آن، بازسازی جامعه در جهت حفظ محیط زیست.

به پرسش آغازین این بحث پردامنه برگردم. پرسش این بود که: «تحول شرایط چه تاثیری بر کمپین یک میلیون امضا دارد؟» به نظر من بایستی برنامه‌ای برای بازسازی فمینیستی جامعه وجود داشته باشد، برنامه‌ای که به لغو قانون‌های آپارتاید جنسی بسنده نمی‌کند و بر آن می‌شود جامعه را از اساس تغییر دهد و قدرت کهن را در همه‌ی شکل‌های آن به چالش کشد، تا جامعه‌ای بسازد که در آن احترام متقابل، رواداری و دوری از خشونت رسم و آیین باشد، رفتارها و گفتارها در آن زیبا باشند و انسان‌ها در آن "مواظب" هم باشند، یعنی غم یکدیگر را بخورند، همبسته باشند، یکدیگر را دوست داشته باشند. بازسازی فمینیستی جامعه می‌طلبد که جامعه از زاویه‌ی عدالت و از نظر زیست‌بومی بازسازی شود. این تلاش به سهم خود تقویت‌کننده‌ی عدالت‌خواهی و تلاش برای حفظ طبیعت و بهسازی محیط زیست است. هر حرکت فمینیستی طنین عدالت‌خواهانه و طبیعت‌دوستانه‌ای دارد. این هماهنگی و میل ترکیبی را بایستی آگاهانه پرنمود کرد. این کار هم به نفع جنبش زنان می‌شود، هم به نفع عدالت‌خواهی و بالا بردن آگاهی زیست‌محیطی که هنوز در ایران متأسفانه برانگیزاننده‌ی حرکت سیاسی نشده است.

این که "کمپین" در هدف مقرر خود تجدید نظر کند یا نه، مسئله‌ای است که پاسخ دادن به آن در صلاحیت من نیست. آنچه شاید گفتنش روا باشد، این است که می‌توان تهاجمی‌تر شد، می‌توان با شهادت اخلاقی و سیاسی و مدنی بیشتری با رژیم تبعیض برخورد کرد، نیز اینکه وقت آن فرارسیده که برنامه‌ای برای بازسازی فمینیستی جامعه پیش گذاشت، برنامه‌ای که به اعتقاد من طبعاً عدالت‌خواه و اکولوژیک خواهد بود.

با اطمینان به ورشکستگی اخلاقی و سیاسی رژیم و با اتکا بر چنین برنامه‌ای طبعاً در حوزه‌ی قوانین هم می‌توان رزم خود را مطمئن‌تر و پرتوان‌تر پیش برد.

۲۹ تیر ۱۳۸۸

لینک نوشته در سایت "تغییر برای برابری"

<http://www.4equality.info/spip.php?article4363>